



ادای دین به فیلی که مرا بزرگ کرد



مانیکه، جوانترین فیل ماده محبوب من بود

در دوران کودکی حیوانات خانگی من سگ و گربه نبودند بلکه فیل‌ها بودند.

مانند موگلی، شخصیت مشهور کتاب جنگل نوشته رودیاری کیپلینگ که گرگ‌ها او را بزرگ کرده بودند، جانوران هم تأثیر بی‌مانندی در کودکی من داشتند.

من در آغوش فیل‌ها بزرگ شدم، با آنها حرف می‌زدم و با هم میوه می‌خوردیم و حتی از آنها می‌آموختم.

از هفت سالگی، پس از آب تنی (آب بازی) روزانه شامگاهی همراه این موجودات تنومند و باشکوه به خانه می‌رفتم، درست مثل موگلی که با دوستان جنگلی خود خرسی به نام بالو و ببر سیاهی به نام باگیرا همراه بود.

فیل‌ها برای من خیلی ارزشمند بودند، ما رابطه خاص و عمیقی با هم داشتیم.

من در شهر رانتاپورا واقع در جنوب سریلانکا بزرگ شده‌ام. خانواده من از اولین خانواده‌هایی بودند که در کشور ۲۲ میلیون نفری سریلانکا صاحب گله‌های فیل اهلی بودند.

گله پنج‌تایی فیل که پدر بزرگم نگهداری می‌کرد دو فیل ماده و سه فیل نر بود و یکی از آنها اکادانتا، عاج‌های بلندی داشت و افتخار گله بود.



پدر و پدربزرگم به فیلی به نام اکادانتا به معنی «تک عاج» غذا می دهند
فیل‌های عاج دار بسیار ارزشمند هستند و در جنوب آسیا از نظر فرهنگی اهمیت دارند چرا که همه
فیل های آسیایی عاج ندارند. بنابر آمار (ارقام) سازمان حیات وحش فقط ۲٪ از فیل‌ها در سریلانکا
عاج دارند درحالی که فیل های نر و ماده افریقایی هر دو عاج دارند.
اما من دل‌بسته اکادانتا نبودم من همیشه پشت مانیکه سوار می شدم فیل ماده ای که فیل محبوب من
بود.

نام «مانیکه» به معنای زنی ارزشمند و شایسته و محترم است.

آب تنی فیل ها

هر روز هنگام غروب فیل‌ها برای آب تنی به رودخانه نزدیک خانه می رفتند و پدربزرگم مرا برای
تماشا می برد.

وقتی بزرگتر شدم نه فقط برای تماشا بلکه برای مراقبت از فیل بان‌ها می رفتم. می خواستم خیالم
راحت باشد که فیل بان‌ها فیل‌ها را با قلاب فلزی تیزی که برای تربیت فیل استفاده می شود آزار
ندهند.

مانیکه در آب لم می داد و فیل بان او، پریماراتنا رویش آب می پاشید و بدنش را با لیفی از جنس
پوست نارگیل (ناریال) تمیز می کرد.

پیش از آنکه آب روی فیل بریزد دو کف دستش را به نشانه احترام به حیوان بر روی هم قرار می
داد.

پریماراتنا، مردی میان سال و کوتاه قامت بود با سبیلی بر چهره که یکی از دندان‌های جلوییش را هم
بر اثر ضربه اتفاقی مانیکه از دست داده بود.



فیلان‌ها با پوسته‌نارگیل، فیل‌ها را شست و شو می‌کنند
پریماراتنا به ندرت از قلاب تیز تعلیمی استفاده می‌کرد. او به آرامی می‌گفت: «داها» فرمانی که
به معنای برخاستن از حالت خوابیده یا حرکت کردن است.

و مانیکه هیچ اعتنایی به او نمی‌کرد.

به تدریج با نافرمانی فیل و تکرار فرمان صدای فیل بان بالا می‌رفت.

او وانمود می‌کرد که عصبانی شده است و به طور نمایشی سراغ قلاب تیز تعلیمی می‌رفت و
وانمود می‌کرد که می‌خواهد فیل را بزند.

او به فیل التماس می‌کرد: «این آخرین بار است که می‌گویم... ای خدا! این فیل انگار کر شده
است».

اما من تردید نداشتم که او هیچ صدمه‌ای به فیل نخواهد زد. حداقل تا زمانی که من آنجا هستم.
تماشای هر روزه این ماجرا در حالی که بر تخته سنگی کنار رودخانه نشسته بودم، بخش از یاد
نرفتنی خاطرات من است.

پس از حدود ۱۰ تا ۱۵ دقیقه داد و فریاد مانیکه سرانجام با بی میلی بلند می‌شد و پیش از آنکه
راهی بازگشت به خانه شوند، بازیگوشانه آب را به سر و روی خود می‌پاشید.

من با احترام از او می‌خواستم «مانیکه دستت را به من بده».

به آرامی پای جلویی اش را بلند می‌کرد و به من اجازه می‌داد که بالای پایش بروم و تا خانه بر
پشت او سوار شوم.

حتی وقتی بدنش خیس (تر) بود بر پشت او سوار می‌شدم چون می‌دانستم تا خانه برسیم همه لباس‌هایم
خشک می‌شود.

اما گاهی موهای زبر و تیز بدن فیل از لباسم عبور می‌کرد و در پوست بدنم فرو می‌رفت.
رهگذرانی که در مسیر ما را می‌دیدند با شگفتی (تعجب) مرا نگاه می‌کردند. یک کودک فیل می
راند؟



وقتی به خانه می رسیدیم مانیکه دوباره پای جلویی اش را بالا می آورد، این بار بدون اینکه از او درخواست کنم این کار را می کرد و می گذاشت که از پشتش پایین بیایم.

نماد اعتبار و مرتبه اجتماعی

فیل‌ها- به ویژه (بخصوص) فیل های عاج دار مانند اکادانتا - نمادی از منزلت در سریلانکا هستند فیل نماد و نشانه شاخص مرتبه اجتماعی برای طبقه ممتاز و مرفه سریلانکا به شمار می رفتند، اما علاوه بر چنین اعتبار و منزلتی گروهی از صاحبان فیل‌ها هم آنها را برای کار یا شرکت در مراسم و مناسبت های بودایی نگهداری می کردند.

طبق سرشماری ملی فیل های اهلی در سال ۱۹۷۰، ۳۷۸ نفر ۵۳۲ فیل در اختیار داشتند. به گفته انجمن صاحبان فیل های اهلی اکنون در سریلانکا فقط ۴۷ نفر از ۹۷ فیل اهلی نگهداری می کنند. مانند بسیاری بچه ها در سریلانکا من هم چشم انتظار فرارسیدن ماه آوریل (اپریل)، ماه محبوب سال بودم. سال نو سینهالی هندو در این زمان جشن گرفته می شود و مدرسه ها (مکاتب) تعطیلات طولانی دارند.

بیشتر همسالان من در آن زمان سال نو در انتظار هدیه و لباس نو بودند، اما آنچه مرا به هیجان می آورد بازگشت فیل های دوست داشتنی ام از مراکز چوب بری بود، جایی که از آنها برای بلند کردن تنه های سنگین درختان استفاده می کردند.

فیل‌ها در مکان هایی که خود روها (وسائل نقلیه) به آنجا دسترسی ندارند، کنده ها را جا به جا می کنند.



این راجا، بزرگ ترین فیل نر در گله، در محل کار است

در طول جشن های سال نو مراکز چوب بری تعطیل می شد و فیل ها می توانستند به خانه بازگردند ، هرچند گاهی چند هفته طول می کشید تا مسیر طولانی تا رسیدن به خانه را طی کنند. صدای زنگوله های دور پا و گردن فیل ها نویدبخش از راه رسیدن آنها بود. وقتی به خانه می رسیدند آهنگ حرکت شان تندتر می شد و صدای زنگوله ها بلندتر می شد. از فیل ها با موز(کیله) و نبات و نمک دریایی یا تمر هندی در آستان خانه استقبال می شد. آنها خرطوم خود را داخل خانه می بردند و از ما بو می کشیدند و با نوک خرطوم خود اشاره می کردند و خوراکی بیشتری طلب می کردند. در نوک خرطوم فیل های آسیایی یک برآمدگی انگشت مانند وجود دارد، درحالی که فیل های افریقایی دو برآمدگی بر سر خرطوم خود دارند.



در نوک خرطوم فیل های آسیایی یک برآمدگی انگشت مانند وجود دارد، درحالی که فیل های افریقایی دو برآمدگی بر سر خرطوم خود دارند.

مانیکه همیشه به طرف من می آمد، وقتی به او خوراکی می دادم گوش هایش را مثل باد بزن(بادپکه) برایم تکان می داد و ابراز احساسات می کرد. بوی ادرار و مدفوع فیل ها برای من با خاطره شروع سال نو عجین شده است.

فیل ها پیش از اینکه دوباره به مراکز چوب بری بازگردند، در اصطبل(طویله)های پشت خانه نگهداری می شدند.

آنها در خانه احساس امنیت می کردند و ساعت های طولانی استراحت می کردند و صدای خرخر شان بلند می شد.

برای من طنین منظم و آهنگین صدای خرخر شان که گاه و بیگاه با صدای تکان دادن گوش های شان هم همراه می شد، بسیار آرامش بخش بود. فیل ها در هنگام نشخوار کردن هم صدای خش خش ملایمی می دادند.

بیش از هر چیز من از شنیدن این صداها در تاریکی لذت می بردم. در شب های مهتابی حتی از دور می توانستم برآمدگی کوچک روی سر فیل ها را از دور ببینم و بدانم که تنها نیستم.

زندگی در زنجیر

فیل های اهلی بیشتر اوقات ناچارند تمام عمر خود در زنجیر باشند. در سریلانکا باور دارند که فیل ها زمانی در زندگی گذشته انسان بوده اند و به صاحبان خود بدهکار یا مدیون هستند به همین دلیل برای ادای دین خود باید برای آنها کار کنند. در حدود سال ۱۹۹۰ با تعطیلی صنعت کلان چوب بری در سریلانکا، دیگر از درآمد حاصل از نگهداری فیل های اهلی خبری نبود، اما سه فیل از فیل های ما بر سر "ادای دین" خود به انسان ها جان خود را از دست دادند.

با اینکه فقط ۵ سال داشتم به خوبی مرگ اکادانتا فیل عاج دار را به خاطر دارم. فیل بیمار ماه ها تحت درمان بود، اما نتوانست جان به در برد. او را در حیاط خانه دفن کردیم.



پای فیلی در زنجیر

فیل سواری در برابر پول

کار سخت در مراکز چوب بری جای خود را به شغل جدیدی برای فیل ها داد. سفرهای گردشگری در حدود ۱۹۹۰ رونق پیدا کرد و سواری گردشگران خارجی بر پشت فیل ها به جاذبه گردشگری تبدیل شد.

من کلاس (صنف) هشتم بودم که مانیکه را به هابارانا فرستادند. شهری تفریحی در سریلانکا که ۲۰۰ کیلومتر با خانه ما فاصله داشت. یک فیل چند گردشگر را حمل میکند. پیش از آن او در سراسر عمرش هرگز سوار کامیون (لاری) نشده بود.

مثل همیشه پریماراتنا بر سر او فریاد می کشید تا سوار کامیون شود.

اما این بار فیل وانمود نمی کرد که صدای او را نمی شنود، او واقعاً ترسیده بود. بر اثر ترس و اضطراب مدام ادرار و مدفوع می کرد.



ابتدا دو دستش را لبه قسمت بار کامیون گذاشت اما قاطعانه تصمیم داشت که سوار کامیون نشود و پاهای عقبش را محکم روی زمین فشار می داد.



۳۰ سال پیش، سوار شدن یک فیل در کامیون یک منظره معمولی نبود پس از چندین ساعت درگیری و کشمکش توانستند او را سوار کامیون کنند و تا آن زمان جمعیت انبوهی برای تماشای این ماجرا دور ما جمع شده بودند. او را با کامیون بردند و من با نگاهم تا دوردست رفتن او را تماشا می کردم تا زمانی که از دیده پنهان شد.

پرشان و آشفته شده بودم، او خیلی از من دور شده بود. فقط با خودم زمزمه می کردم: «به زودی می بینمت مانیکه».

سال‌های پایانی

ما سالی یکی دو بار می توانستیم مانیکه را ببینیم هر سال در ماه آوریل او چند هفته به خانه می آمد. دیگر به سفر کردن با کامیون عادت کرده بود. او حدود شصت سال داشت، اما انگار (گوئی) چیزی به نام بازنشستگی (تقاعد) برای فیل‌ها وجود ندارد.

آنها همچنان به شرکت در فعالیت‌ها و مناسبت‌های فرهنگی ادامه می دهند تا بمیرند. اما پدرم تصمیم گرفت تا مانیکه را دوباره به خانه بازگرداند، هرچند نگهداری از او گران تمام می شد، اما تصمیم گرفتیم دیگر او را برای کار نفرستیم. اواخر سال ۲۰۰۶ او را به باغداری نارگیل در حدود ۳۰ کیلومتری خانه فرستادیم که پر از برگ‌های نارگیل و غذای محبوب او بود.

هیچ کدام از ما نمی دانستیم که این ممکن است آخرین سفر او باشد. چند روز بعد مانیکه بیمار شد و ما با تمهیداتی برای درمان او به دیدارش شتافتیم.

او در میان انبوهی از برگ های عظیم نارگیل خوابیده بود.



وقتی یک فیل در سریلانکا می میرد، سوگواری یک مناسبت جدی است
مانیکه توان برخاستن نداشت، اما همه ما را بو کشید و با خرطومش به ما اشاره کرد درست همانطور
که همیشه خوراکی می خواست.

پیشانی اش را نوازش می کردم و تلاش می کردم او را آرام کنم.
پس از تاریک شدن هوا به خانه برگشتیم و امیدوار بودیم که به زودی حالش بهتر شود.
صبح روز بعد خبر بدی از راه رسید: مانیکه بدهی (قرض) خود را به ما پرداخت کرده بود.
من به تنهایی در مراسم تدفین او شرکت کردم و یادش را گرامی داشتم. راهبان بودایی برای برگزاری
آخرین مراسم همانطور که مانیکه بر بستری از برگ های نارگیل خفته بود، فراخوانده شده بودند و
صورت مانیکه را با پارچه سفیدی پوشانده بودند.

پایان آن دوران



خاطرات زیادی از دوران کودکیم در سریلانکا دارم
مانیکه یار و همدم همه زندگی من بود.

هر چند مادر و پدرم به سختی تلاش کردند که مرا خوب بزرگ کنند و هزینه تحصیل مرا پرداختند
اما او بود که برای این هزینه ها عرق ریخت و جانفروسی کرد.
ممکن است از خون فیلها نباشم اما احساس می کنم و می توانم بگویم یکی از فیلها مرا بزرگ
کرده است.

من هرگز مانیکه را دوباره نخواهم دید، اما هنگامی که در خیابان های شلوغ (پراز دحام) لندن به ساختمان بی بی سی می آیم و می روم، خاطرات زندگی در آن روستای دور به ذهنم هجوم می آورد. چهره مانیکه به طور مقاومت ناپذیری از ناخودآگاهم سربر می آورد و تمام ذهنم را پر می کند و قلبم از احساس گناه و اندوه در هم فشرده می شود.

من با تمام وجود او را دوست داشتم پس چرا او را در زنجیر نگه می داشتم؟
با اینکه ۲۰ سال از زندگی ام همراه مانیکه بودم، متأسفم که هیچ عکسی همراه با او ندارم. هیچوقت تصورش را هم نمی کردم که او را از دست بدهم.
اگر فقط یک بار دیگر می توانستم او را ببینم، با او عکس می گرفتم و از زنجیر رهایش می کردم تا آزادانه زندگی کند. یک بار دیگر به چشم هایش نگاه می کردم و می گفتم سپاسگزارم.
و اگر به راستی زندگی پس از مرگ در کار باشد من ادای دین و پرداخت بدهی کلانم را به او شروع می کنم.
خدانگهدار مانیکه!

استقلال – خپلواکی: قرار معلوم در نتیجه تحقیقات گسترده، محققین به این نتیجه تلخ رسیده اند که در اثر شکار فیل و فروش و قاچاق عاج فیل، این حیوانات شریف در حالت انقراض قرار دارند و نسل آنها در جهان و بخصوص آسیا و افریقا، روز تا روز در حالت کاهش است.
حیوانات نه تنها که مدیون انسانها نیستند، بلکه این انسانها اند که مدیون حیوانات هستند.
برنارد شاو نویسنده، درامه نویس و طنز پرداز ایرلندی باری چه بجا گفته بود:
" اگر یک شیر گرسنه در یک جنگل انسانی را بخورد، به آن میگویند وحشت، اما اگر یک انسان سیر در یک جنگل و برای تفنن، شیرای را شکار کند، به آن میگویند تمدن"